

تکرار گیلانی شیخ فضل الله

مقاله علمی-تحقیقی در زمینه تاریخ و اندیشه سیاسی ایران

رضا رمضان نرگسی

▲ بی‌شک از زمان تأسیس هیئت مدیره و شورای عالی هیئت مدیره در روز ۱۳۳۲ ق. م. تا زمان استبداد در ۱۳۵۷ ق. م. در ایران، هیچ‌کس نتوانست به اندازه شیخ فضل الله نوری در عرصه دینی، اجتماعی و سیاسی گیلان، نقش فعالی ایفا کند. شیخ فضل الله نوری در عرصه دینی، اجتماعی و سیاسی گیلان، نقش فعالی ایفا کرد. شیخ فضل الله نوری در عرصه دینی، اجتماعی و سیاسی گیلان، نقش فعالی ایفا کرد. شیخ فضل الله نوری در عرصه دینی، اجتماعی و سیاسی گیلان، نقش فعالی ایفا کرد.

آزادبخوهران و طرفداران استبداد - در مراسم تشییع وی شرکت داشتند.^۵

نفوذ اجتماعی - دینی

آیت الله خمینی به لحاظ مقام علمی و معنوی در عصر خود قرین نداشت. موقعیت او را با آقاجقی در اصفهان یا قربانعلی زنجانی در زنجان می‌توان مقایسه کرد. شمس گیلانی در وصف او می‌گوید: «مولی حاج خمایی رشتی از اعظام علما و وحید عصر خود بود. آن جناب در نفوذ کلمه و عظمت، هنوز در گیلان مثل آن دیده نشده و مرجع [تقلید] عده [کثیری] از گیلانیان بوده و ریاست تام گیلان با آن بزرگوار بوده [است]. همیشه در محضر آن جناب، بزرگان فضلا حاضر بودند و اغلب مشکلات گیلان به دست او حل می‌شد. مردی فقیه و عابد و باورع. و به زهد و تقوی بین خواص و عوام معروف بود و تا زمان [حیات] آن بزرگوار، کسی نتوانسته [علنا] مرتکب فسق و فجور شود. در ظاهر، حدود شرعی را جاری می‌نمود و در سخاوت طبع و نفوذ کلمه، معروف. و قضاوت تمام مردم گیلان در زمان مولانا منحصر به او بوده و هر گرفتاری که برای گیلانیان رخ می‌داد، آن جناب برطرف می‌کرد. دوا بر دولتی از آن جناب وحشت عجیبی داشتند و تا زمان حیاتش مساجد آباد و میخانه‌ها ویران بود. گویند آن بزرگوار در دوره مشروطه فوق العاده به زحمت افتاد و با تمام قوت قلب مخالفت می‌نمود و در دوره زندگی خود پای از جاده شریعت کنار نگذارد. مشغول به ترویج و تدریس معارف الهی بود»^۶

مقام اجتماعی او به حدی بود که حتی دشمنانش به آن اذعان داشتند. به‌عنوان مثال ابراهیم فخرانی علیرغم اینکه دشمنی با حاجی خمایی در سراسر کتابش هویدا است، به‌اجبار سُمه‌ای از حقایق را بیان می‌دارد: «مرجعیتی را که ملاقربانعلی در زنجان و حاجی میرزا حسن مجتهد در تبریز و حاجی شیخ فضل الله نوری در تهران داشت، این مرجعیت را حاجی خمایی در رشت دارا بود. ملایبی بود مقتدر و دارای حوزه تدریس و محضرش جای حل و فصل

ملا محمد خمایی (معروف به حاجی خمایی) در شهر خمام^۱ به دنیا آمد و پس از فراگیری علوم دینی متداول عصر، عازم نجف شد. نزد میرزا حبیب‌الله رشتی و اقران او تحصیلات خود را تکمیل نمود. پس از نیل به رتبه اجتهاد، به رشت آمد. به تشکیل حوزه و رسیدگی به دعاوی مردم پرداخت و از این لحاظ مرجعیت تام داشت. او در فاصله کوتاهی ملای متنفذ گیلان به شمار آمد و به علت نقش فعال در حوادث دینی، اجتماعی و سیاسی گیلان، حکام، مجتهدان عصر و مردم حرمت خاصی برای او قائل بودند.^۲ وی از روحانیانی بود که در مشروطیت همراهی فعال داشت ولی بعد از مدتی از مشروطه مشروعه جانبداری کرد. او جهت همکاری با شیخ فضل الله نوری (سرمدمدار مشروطه‌خواهی) و شرکت در تحصن به تهران آمد و سپس در بازگشت به رشت با مشروطه‌خواهان سکولار به مبارزه پرداخت. خمایی با آزادبخوهران رشت علنا ناسازگاری می‌کرد، تا جاییکه آزادبخوهران درصد ترور وی برآمدند ولی وی همچنان به مخالفت علنی خود ادامه داد.^۳ آیت الله خمایی سرانجام در دوران استبداد صغیر در محرم ۱۳۲۷ ق. که رشت فتح گردید، به شهادت رسید.^۴ روز تشییع جنازه مرحوم خمایی تعطیل عمومی اعلام گردید و همه مردم شهر - اعم از

مرافعات و نوشتنش نزد حکام شرع و عرف نافذ. چنانکه معروف است، یکی از فرزندان حاجی وکیل‌الرعیای^۷ را به منزلش طلبیده و به مناسبت نغمه تازه‌ای که از او و برادرانش به گوشش رسانیده بودند، نامبرده را کتک زده بود.^۸

بر خورد با عناصر کج‌اندیش قبل از مشروطه

از آنجاکه ایشان رسالت و وظیفه دینی خود را حفظ مرزهای اندیشه اسلامی و ایمان درست اسلامی می‌دانست، در هر موقعیتی با کسانی که سعی در تضعیف دین داشتند، مقابله می‌کرد و در این مسیر از کسی پروا نداشت. به‌عنوان نمونه ملک‌المکلمین در سال ۱۳۲۲ ق. در مسیر سفرش از طریق گیلان به اروپا، در رشت سخنرانی کرد و در سخنانش از مردم گیلان می‌خواست «افکار نو را قبول کرده و برای پیشرفت [امادی] و ترقی مملکت خود از ممالک راقیه [کشورهای اروپای غربی] پیروی کنند و...». آن زمان هنوز زمزمه آزادی و مشروطیت در میان نبود و سخنان ملک‌المکلمین که از زبان فردی روحانی و دارای فضای دینی ادا می‌شد، می‌توانست به حساب دعوت علما به پیروی از آداب و رسوم غربی گذاشته شود و در نتیجه مردم و نیز بسیاری از طلاب و روحانیون، بدون شناخت از شخصیت و مقاصد واقعی گوینده و نوازم سخنانش، در دین خود به شک و تردید کشیده شوند. خمایی به‌عنوان مجتهد تراز اول گیلان، بر خود لازم دید علیه این ناطق قیام کند و اعلام کرد این سخنان با اصول اسلام همخوانی ندارد. طلاب و مردم متدین بر ملک‌المکلمین شوریدند. چنانکه او بیش از چند روز نتوانست در رشت بماند.^۹ گذر زمان بر شناخت خمایی از ملک‌المکلمین صحه گذاشت و نشان داد که امثال ملک‌المکلمین در مشروطه چه مسیری را پیمودند و چه نفوس پاکی را به قتل رساندند.^{۱۰}

نقش مجتهد گیلان در مشروطه

آیت الله خمایی ابتدا بعد از مهاجرت علما به قم و صدور حکم مشروطه، از طرفداران و حامیان اصلی آن به

حساب می‌آمد. چنانکه حتی در ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴ق. فتوایی در تایید مشروطه و وجوب شرکت در انتخاب نماینده صادر کرد: «بسم الله تعالی بر کافه عبادالله واجب و لازم است اهتمام در امر مشروطه. شک نیست که هرکس اخلاص کند در امر مشروطه. داخل در جیش یزیدین معاویه است لعنة الله عليهم اجمعين. الله تله الله العجل العجل العجل منتخبين را زودتر بفرستید که طولش اسباب سفک دماء و نهب اموال است. والسلام علی من اتبع الهدی»^{۱۲}

در دوران مشروطه اول. منزل ایشان یکی از مکانهای بود که در آن بعضی از مجالس مشروطه‌خواهان تشکیل می‌شد. رابینو می‌نویسد: «برای انتخاب نماینده. در مکانهای متعدد. از جمله در خانه حاجی خمami مجالس متعدده تشکیل شده و سرانجام آقامحمد وکیل‌التجار به نمایندگی انتخاب شدند»^{۱۳} خمami. پس از انتخابات. با فرستادن تلگرافی به سیدین آقاسیدمحمد طباطبائی و سیدعبدالله بهبهانی از خداوند برای ایشان و وکلا. مجلس ملی مرکزی طلب توفیق و تایید نمود و اعلام کرد که نماینده گیلان انتخاب گردیده و به‌سوی آنها روانه شده است: «حضور مبارک حضرت حجت‌الاسلام آقای آقاسیدمحمد و آقای آقاسیدعبدالله. دام ظلهم. از طرف دعاگویان علما گیلان جناب مستطاب آقای حاج‌بهرالعلوم سلمه‌الله منتخب و حرکت کرده‌اند و از خداوند متعال تایید ایشان و وکلا. مجلس ملی مرکزی را خواهیم» (حاجی خمami و امام جمعه و سایرین)^{۱۴}

حتی مشروطه‌طلبان نیز حمایت خمami از مشروطه را در آن زمان مورد تایید قرار می‌دادند؛ چنانکه سیدعبدالله بهبهانی خمami را یکی از علمای بزرگ و اول ساعی و مجاهد در پیشرفت اساس مشروطیت دانست و وکیل‌التجار نیز گفت: «اهالی گیلان وجود مقدس آقای حاجی خمami را خیلی مغتنم و محترم می‌دانند»^{۱۵}

ایشان حتی در برابر تهمت‌هایی که برخی مشروطه‌خواهان سکولار و تندرو مبنی بر طرفداری وی از استبداد و دشمنی‌اش با مشروطه به او وارد می‌کردند. با اقدام به پخش اطلاعاتی در شهر به تکذیب ادعای آنان و تصریح دفاع از مشروطه پرداخت.^{۱۶} خمami در مجالسی که مشروطه‌طلبان در رشت تشکیل می‌دادند نیز از خود در برابر اتهام ضد‌مشروطه‌بودن دفاع می‌کرد. رابینو می‌گوید: «همچنان امروز حاجی خمami بلند شد و گفت من مشروطه‌طلبم اما چنین قانون نمی‌توانم قبول کنم»^{۱۷}

بنابراین خمami نیز همانند شیخ‌فضل‌الله نوری خواهان مشروطه اسلامی بوده است و این همان چیزی بود که سکولارها به‌شدت با آن مخالف بودند و سعی داشتند با زدن برچسب استبدادطلبی و انواع تهمت‌ها. طرفداران این طیف فکری را از صحنه خارج کنند. یکی از این تهمت‌ها. وارد کردن اتهام دریافت پول از دولت روس بود. رابینو می‌گوید: «حاجی خمami. به اتفاق تعدادی از علمای رشت به طهران رفتند که در آنجا شکایات خود را به مجلس ارائه دادند. اما مشروطه‌خواهان در جواب شکایات ایشان به او تهمت زده که پنج‌هزار منات از قنصل روسی گرفته است»^{۱۸} رابینو تصریح می‌کند که مردم برای خراب کردن او عمداً چنین نسبتی را به او

می‌زدند.^{۱۹} وارد کردن اتهام دریافت پول از روسیه به آیت‌الله خمami در شرایطی بود که علما و در راس آنها خمami علیه اعانه مالی دولت روس به مردم شدیداً به روسیه اعتراض کرده بودند؛ تا اینکه قنصل اعلام کرد حاضر است از طریق انجمن مشروطه به بعضی از مردم مستمری پرداخت کند.^{۲۰} البته حربه تهمت ارتباط با روس تنها اختصاص به خمami نداشت بلکه مشروطه‌خواهان از چنین حربه‌ای علیه شیخ‌فضل‌الله نوری نیز استفاده کردند.

یکی دیگر از جنبه‌های همسو بودن سیاست‌های خمami با شیخ‌فضل‌الله این بود که هرگاه مجلس قول همکاری می‌داد. خمami موقتاً دست از مخالفت می‌کشید اما وقتی در عمل با خلف وعده مجلس مواجه می‌شد. دوباره بر خواسته‌های سابق خود پافشاری می‌کرد. به‌عنوان مثال پس از آنکه وی تلگرافی را از طهران دریافت کرد مبنی بر آنکه امین‌السلطان قول داده بود قراردادی لازم‌الاجرا در باب برگزاری انتخابات تدوین و امضاء خواهد گردید. به‌دستور خمami چادرهای تحصن از ناصریه برچیده شد.^{۲۱} حاجی خمami از طهران مراجعت کرد و مردم و طلاب رشت از او استقبال شایانی به‌عمل آوردند. معاضدالسلطنه و محمدصافی خان (رئیس سابق دارالفنون طهران) از طرف مجلس برای کمک به برگزاری انتخابات انجمنی به گیلان آمدند. اما در مجلسی که معاضدالسلطنه و محمدصافی خان بخشهایی از قانون نامه را در مسجد جامع رشت برای مردم قرائت کردند. حاجی خمami همانجا اعلام و تاکید کرد که «من مشروطه‌طلبم اما چنین قانونی را نمی‌توانم تحمل و قبول کنم»^{۲۲} اکثر افرادی که در ناصریه تحصن کرده بودند پس از آنکه با خلف وعده از سوی مجلس و مشروطه‌طلبان مواجه شدند. دوباره در تلگرافخانه متحصن شدند.^{۲۳}

انحراف مشروطه

و موضع‌گیری مجتهد گیلان

ریشه‌های اختلاف آیت‌الله خمami با بعضی از مشروطه‌خواهان را باید در اوایل مشروطه و از زمان تحصن عده‌ای در قنصل‌خانه انگلیس جستجو کرد؛ چراکه وقتی عده‌ای از مشروطه‌طلبان رشت به تقلید از مردم طهران در قنصل‌خانه رشت به تحصن نشستند و این تحصن خود را با تلگرافی به مجلس اعلان داشتند.^{۲۴} تحصن توسط تلگراف یکی از بزرگترین علمای گیلان تحقیر شد. به‌دنبال آن. متحصنین تلگراف دیگری به مجلس فرستادند با این مضمون که: «... از فراری که مسموع شد و به تحقیق پیوست. یک نفر از علما. رشت که خود را رئیس مسلم و مسن می‌داند... تلگرافی نوشته برای حکومت آن وقت فرستاده که بعضی جهال و نادانان به قنصل‌خانه دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند...»^{۲۵} هرچند در این تلگراف از آن عالم. نامی برده نشده است. ولی با توجه به قرائن مذکور (عباراتی نظیر: رئیس مسلم [دین]. مسن. و نیز مخالفت صاحب تلگراف مذکور با تحصن در «قنصل‌خانه انگلیس») بعید نیست آن شخص آیت‌الله خمami باشد؛ چرا که نفوذ دول خارجی همواره از بزرگترین دغدغه‌های خمami بود و ایشان با همکاری

طرفداران خود در حد توان با این معضل مقابله می‌کرد؛ چنانکه در خصوص اقدام موسیو شوئر به تاسیس مدرسه‌ای جهت دعوت مردم به دین عیسوی نیز شدیداً به دولت شکایت نمود.^{۲۶} بنابراین تحصن در قنصل‌خانه یک کشور استعماری. می‌توانست به‌اندازه کافی خمami را نسبت به کسانی که مبادرت به این کار کرده بودند. بدبین کرده باشد؛ خصوصاً که اقدام بعد از مشروطه دولت روس به اعطای کمک‌های مالی به مردم. با مخالفت گسترده علمای رشت مواجه شد.^{۲۸}

مورد دیگری که موجب دلگیری آیت‌الله خمami از بسیاری از مشروطه‌خواهان تندرو گردید. رفتار غیراسلامی و غیراخلاقی این گروه از مشروطه‌خواهان بود؛ چنانکه در متن تلگراف خمami در صفر سال ۱۳۲۵ق. که در مجلس قرائت شد. آمده است: «حاج خمami به‌طور قهر عازم طهران [گردید]. علمای دیگر هم حرکت می‌کنند. [ایشان] رنجش از حاج‌آقارضا (رئیس انجمن مشروطه گیلان) و انجمنهای متعدد. خاصه از اشخاص مفت‌خور که باعث مفسده هستند. دارند»^{۲۹}

مساله فساد بعضی از اعضای انجمن مشروطه بر هیچ کس پوشیده نبود. رابینو می‌نویسد: «انجمن در تمام کارها مداخله می‌کند. حتی در میرایی سفیدرود و خریدوفروش بیله»^{۳۰} همچنین عبدالله مستوفی درباره سران مشروطه گیلان خصوصاً عبدالحسین خان معزالسلطان (که پس از فتح تهران لقب «سردار محیی» یافت) و میرزا کریم (بسرهای حاج‌محمد رشتی) می‌گوید: «اینان [با ظلم و استبداد مضاعف خود مردم را از آزادی می‌رانند و مرتجع می‌تراشیدند»^{۳۱}

و بالاخره مهمترین دلیل جدایی خمami از مشروطه‌خواهان سکولار. تلاش خمami در اسلامی کردن مجلس شورای ملی بود؛ چراکه به‌دنبال فعالیت شیخ‌فضل‌الله نوری در مرکز. آیت‌الله خمami نیز در گیلان به‌همراهی قشر عظیمی از طلاب و علمای گیلان تلاش کردند به تحقق مشروطه مشروعه کمک کنند. در این مسیر. هماهنگی و همکاری خمami با شیخ‌فضل‌الله بسیار نزدیک بود. ملک‌زاده می‌نویسد: «در همین زمان حاجی میرزا حسن. مجتهد معروف تبریز که با مشروطه‌خواهان آن سامان به مخالفت برخاسته بود و حاجی خمami که از علما و متنفذین گیلان بود و مخالف با مشروطه بود. به تهران وارد شدند و... با حاجی شیخ‌فضل‌الله همدست شدند و به طرفداری از مشروطه مشروعه و مخالفت با مشروطه‌خواهان [سکولار] قیام کردند»^{۳۲} ناظم‌الاسلام کرمانی نیز می‌گوید «روز بیست‌وسوم محرم ۱۳۲۵ق. در رشت. حاجی خمami که از علما. رشت است. بنای مخالفت [با مشروطه] را گذارده و مردم را تحریک به... ضدیت با مجلس می‌نماید»^{۳۳}

اعتراض و تحصن به انحراف مشروطه

خمami علاوه بر هجرت به تهران جهت شرکت در تحصن شادعبدالعظیم. با به‌راه‌انداختن تحصن دیگری در مرکز استان گیلان. سعی کرد دامنه تحصن را به شهرستانها نیز گسترش دهد. قنصل انگلیس در این خصوص گزارش می‌دهد: «یکی از اعظام ملاها. با بسیاری

ملک المتکلمین در سال ۱۳۲۲. ق.
در مسیر سفرش از طریق گیلان
به اروپا، در رشت سخنرانی کرد
و در سخنانش از مردم گیلان
می خواست «افکار نو را قبول کرده
و برای پیشرفت [مادی] و ترقی
مملکت خود از ممالک راقیه [کشورهای
اروپای غربی] پیروی کنند و...» .
خامنه‌ای به عنوان مجتهد تراز اول
گیلان، بر خود لازم دید علیه این
ناطق قیام کند و اعلام کرد این
سخنان با اصول اسلام همخوانی
ندارد. طلاب و مردم متدین
بر ملک المتکلمین شوریدند، چنانکه
او بیش از چندروز نتوانست
در رشت بماند

آیت الله خمینی به لحاظ مقام علمی
و معنوی در عصر خود قرین نداشت.
موقعیت او را با آقانجفی در اصفهان
یا ملا قربانعلی زنجانی در زنجان
می توان مقایسه کرد

از اصحاب و مریدان، عازم طهران گردید و دسنة دیگری از تبعاش، شهر را ترک نموده، خارج شهر در چادرها منزل گرفتند.^{۲۳} رابینو می نویسد: بعد از حرکت خمینی «بعضی از ملاها حرکت به طهران کردند که به خمینی ملحق شوند»^{۲۴} فخرانی نیز می گوید: «حاجی خمینی به کمک حاجی سید محمود (روحانی)، دامادش، چادرهایی به علامت عدم رضایت از مشروطه در صحرائی ناصریه رشت برپا می کنند. و به عنوان روضه خوانی، طلبه های طرفدار خود را به چادرها دعوت می کنند و تصمیم می گیرند که اجماعاً به تهران رفته عدم رضایت خود را از واقعه مشروطیت اعلام کنند»^{۲۵}

رابینو می گوید این گروه با شیخ فضل الله در تهران ارتباط دائمی داشتند و واسطه این مراسل، بحرالعلوم (وکیل دوره اول مجلس شورای ملی) بود. وی افراد اصلی اعتصاب کننده را چنین برمی شمارد: «اشخاصی که در زیر چادرهای ناصریه به ضدیت [با] مشروطه خواهی [به طور] علنی قیام کردند. حاجی خمینی و آقا شیخ علی مجتهد فومنی و حاجی سید محمود، داماد حاجی خمینی، با یک عده از علمای درجه دوم گیلان، اول یکی دو جلسه در خانه ها و بالاخره به عنوان حرکت به تهران در صحرائی ناصریه جادر زدند و بعضی از علمای رشت با اینها همراه بودند»^{۲۶} طلیح اظهارات رابینو، علاوه بر علما «خیلی از اعیان و علمای شهر از هیات انجمن اظهار عدم رضایت می کنند و اسباب قوه حاجی خمینی شده اند و بیرون شهر رفته چادر زده اند و می گویند تا مقصود خود را انجام نکنند، انجا خواهند ماند»^{۲۷} حتی بعضی از بزازیان اعلان کردند حاضرند تمام دارایی خود را خرج کنند، تا انجمن مشروطه از بین برود؛ به عنوان مثال «حاجی سید رضی اظهار کرد، حاضرم دارایی خود را در دفع و رفع انجمن خرج کنم»^{۲۸}

اما به راستی مقصود آیت الله خمینی از این کار چه بود. تلگرافی که در این خصوص از طرف محمودولی خان خلعتیری (سپه دار) به فتح الله کبیر (سردار منصور) مخابره شد. (و در جلسه شانزدهم صفر ۱۳۲۵ در مجلس قرائت شد) حاکی از این بود که حاجی خمینی از حاجی آقارضا [رئیس انجمن مشروطه گیلان] و انجمنهای رشت، و نیز از کسانی که باعث مفسده اند، شدیداً رنجیده است.^{۲۹} رابینو در یادداشت های روز سی و یکم مارس در مورد علت اعتراض حاجی خمینی، از قول او می نویسد: «خمینی می گوید که این انجمن از هر طبقه وکیل کافی ندارد و از طرف اصناف از همه زیاده تر وکیل قبول شده»^{۳۰} در هر صورت از مجلس شورای ملی در جواب حاجی خمینی - که گفته بود تا تکلیف انجمنهای رشت از طرف دولت و مجلس معین نشود، به شهر برخواهد گشت (آن زمان صحرائی ناصریه خارج شهر بود) - پاسخ رسید: «باعث حیرت است؛ در این موقع که باید در راه عدالت قدم بردارید، این طور اقدام می نمایید. چون مأمور برای رسیدگی و اصلاح می آید، متمنی است حرکت را موقوف دارید تا مأمور برسد»^{۳۱} از لحن جواب مجلس چنین بر می آید که «ولا انتظار قصد ندارد به درخواستهای خمینی رسیدگی کند و تا آنجا انتظار دارد خمینی - که از ابتدا با آنان همراهی داشت و در تأیید مشروطه فتوا صادر کرده بود -

بی چون و چرا عملکرد آنها را بپذیرد و درخواستی مغایر با دموکراسی سکولار، نداشته باشد.

با همه این احوال، حاجی خمینی طرفداران پروپا قرصی در مجلس داشت که از طرحها و تویح او حمایت می کردند؛ به عنوان نمونه می توان از حاجی آقامیر (بحرالعلوم)، نماینده گیلان نام برد که در دفاع از خمینی می گوید: «تلگرافی به حاجی سید محمود روحانی مخابره کرده است. مفداً آن که حرکت حجت الاسلام (خمینی) بموقع است و نباید به تلگرام مجلس وقع نهاد. به مجلس پیشنهاد کنید انجمنهای رشت تعطیل شوند...»^{۳۲}

موضع گیری جناح سکولار

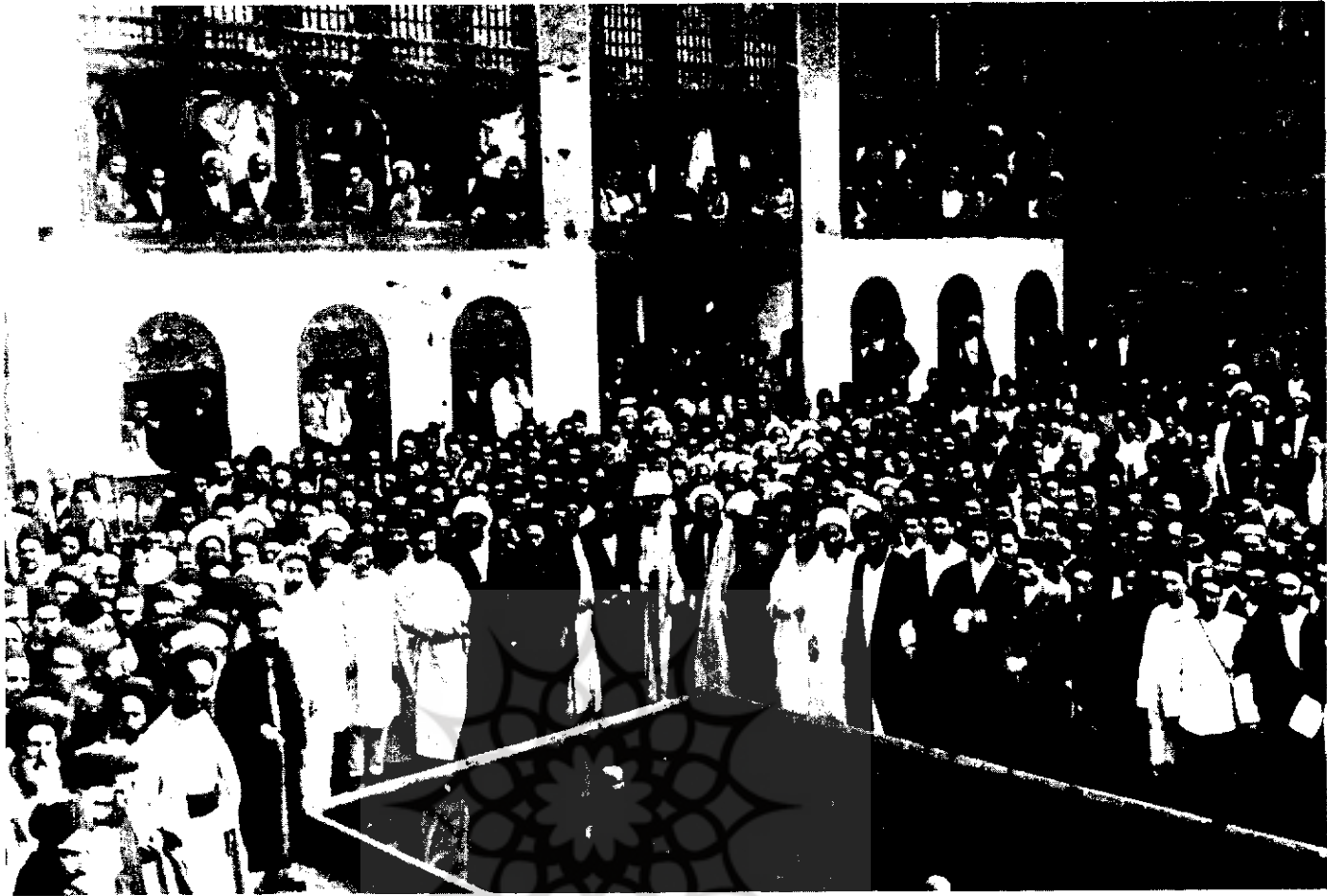
با توجه به جهت گیری دینی در افکار و رفتار خمینی و زیرکی خاصی که ایشان در ارزیابی جریانها داشت، طبیعی بود مشروطه خواهان سکولار و تندرو، رفتاری ناملازم با ایشان داشته باشند. کمترین هدف آنان این بود که حامی خمینی را از مجلس اخراج و فرد مورد دلخواه خود را به جای او به مجلس بفرستند. برای این کار، «هفده صنف شهر رشت، حسام الاسلام را از طرف خود وکیل کردند... و برای این که کار حسام الاسلام کاملاً قوت بگیرد، اصناف مزبور، قرآنی را مهر کردند که در آن اشاره شده بود: وکالت حسام الاسلام و اخراج حاجی خمینی از گیلان»^{۳۳} علاوه بر این، آنان سعی کردند با استفاده از تطمیع یا تهدید، مرحوم خمینی را با خود همراه سازند. «از جمله شبانه های متعددی دال بر فحش و تهدید نسبت به حاجی خمینی در خانه او و سایر نقاط شهر انداختند»^{۳۴} در اقدامی از این نوع، «دو نفر تبریزی به خانه حاجی خمینی رفته و از او خلوت خواستند؛ او هم قبول کرد. در موقع خلوت، ششلول ها کشیدند و به او گفتند اگر حمایت از مشروطه طلبان نکند او را خواهند کشت»^{۳۵}

دایره این تهدیدات بسیار وسیع بود. به حدی که از سوی سوسیال دموکرات های روسیه (قفقاز) نیز «از باطوم [باکو] کاغذی به او رسید، بدین مضمون [که] شنیده ایم به ضد ملت هستید. آدمهای ما در رشت هستند. اگر طرفداری از ملت نکنید، تو را خواهیم کشت»^{۳۶}

نامه تهدیدآمیز از سوسیال دموکرات های روسیه برای مرحوم خمینی، کاملاً نشان دهنده ماهیت ضد دینی مخالفان ایشان است. اوج این تهدیدات در زمان استبداد صغیر بود که حتی برای ترور ایشان اقدام عملی صورت گرفت»^{۳۷}

یکی دیگر از ترفندهای مشروطه خواهان تندرو، این بود که افراد را به سیاه و سفید - یعنی به مشروطه خواه یا مستبد - تقسیم می کردند و به هر کس که از او خوششان نمی آمد، بر حسب مستبد می زدند. رابینو می گوید: «ازلی چی ها دو فرقه اند: فرقه امام جمعه و فرقه آقا سید رفیعی. این فرقه می گویند ان فرقه مستبد می باشند؛ آن فرقه می گویند این فرقه مستبداند»^{۳۸} این جو در رشت نیز حاکم بود و مشروطه خواهانی که از دینداری حاجی خمینی خوششان نمی آمد، سعی می کردند با زدن اتهام «استبدادطلبی» به وی، او را از سر راه بردارند.

لازم به ذکر است که ریاست انجمن مشروطه رشت را میرزا محمد رضا (که مشروطه طلبان به او میرزا محمد رضای



مجتهد می‌گفتند) برعهده داشت.^{۴۵} رابینو می‌گوید: سریرامحمدرضا نیز از جمله کسانی به‌شمار می‌رفت که مورد اتهام سوءاستفاده مالی بود. وی در ادامه می‌نویسد: بعضی‌ها به مجلس تلگراف کردند که حاجی محمدرضا و حاجی آقا بزرگ باعث تمام شلوغی گیلان هستند.^{۴۶} وقتی امثال میرزا محمدرضا بخواهند خمامی را از صحنه خارج کنند، مسلماً ابایی ندارند که از هر حربه‌ای استفاده کنند؛ به‌ویژه آن‌که به علت انتقادهای خمامی به مشروطه‌طلبان، فیولادن تهمت استبدادطلبی او به مردم به‌راحتی امکان‌پذیر بود.

عفو عمومی از اهالی مملکت گیلان در این تقصیر خارج‌العاده فریب‌خورده‌های از مفسدین مملکت است. به مقتضای آیه شریفه «و ان عدتم عدنا و جعلنا جهنم للكافرين حصيرا»، در صورت عود، مبتلا به جزای ابدی دولت ابد ایت خواهند شد. انما یعجل من یخاف القوت. الامر الاقدس الاعلی مطاع. خمامی^{۴۷} همچنین وقتی که حاکم گیلان می‌خواست یکی از مشروطه‌چیان معروف رشت به‌نام عباس‌خان - برادر میرزا کریم‌خان رشتی - را اعدام کند، عباس‌خان با مداخله حاجی ملا محمد خمامی و نیز وساطت کسی دیگر، آزاد گردید.^{۴۸}

حمایت مجتهد گیلان

در دوران استبداد صغیر از مشروطه‌طلبان

به‌سز می‌رسد بسیاری از مورخان، از جمله ملک‌زاده و نیز برخی منابع دست دوم و سوم (همانند کتاب گیلان در جنبش مشروطیت، نوشته ابراهیم فخرانی) در مورد خمامی به‌گونه‌ای اجحاف‌آمیز سخن گفته‌اند. اما شواهد تاریخی خلاف این امر را نشان می‌دهد.

پس از شروع استبداد صغیر، آیت‌الله خمامی با فرستادن تلگرافی به تهران، از محمدعلی‌شاه برای تمامی مشروطه‌خواهان گیلان (همان‌هایی که نسبت به او از هیچ اقدام و اهانتی فروگذار نکرده بودند و بعداً نیز او را ترور کردند)، درخواست عفو عمومی نمود: «سریر سلطنت استعدای دعاگوی قدیمی و پیرمرد نودساله،

مفاهیم غربی در اندیشه مجتهد گیلان

هرچند استبداد صغیر بسیاری از دستاوردهای مشروطه را به‌یکباره در هم بیچید. اما فرصتی به‌دست داد تا منتقدین مشروطه غربی و سکولار بتوانند با آزادی کامل، اندیشه سیاسی خود را در محیطی به‌دور از رعب و وحشت بیان کنند. آیت‌الله خمامی نیز از کسانی بود که توانست در سوابه‌هایی که از ایشان در خصوص مشروعبیت مشروطه شد، بدون نقیبه اندیشه خویش را بیان دارد. یک نمونه از این سوالات که بعد از به‌توپ‌بسته شدن مجلس از ایشان پرسیده شد، چنین است:

«سوال: از حضرت حجت‌الاسلام و مروج‌الاحکام و مرجع‌الانام آقای حاجی ملا محمد خمامی، مدظله‌العالی، معروض محضر انور می‌دارد: در توفیق مقدس حضرت

ولی عصر - عجل‌الله فرجه - به ما بیروان مذهب جعفری خطاب مستطاب جنین صادر شده است که: اما ان‌حوادث الواقعة فارجعوا فیها... یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شده و در موافقت کردن یا مخالفت نمودن با آن تکلیف ما مسلمانان رجوع به شما سلسله جلیله مجتهدین می‌باشد، داستان مشروطیت است این وضع مستحدث، که از مخترعات مردم اروپا بوده، معمول به آن ملل در هیات‌های اجتماعی خودشان است، آیا با دین مبین اسلام سازگار است یا خیر؟ و قانون و مساوات و حریت که اساس عمده این وضع است، آیا با قوانین مقدسه شرع منطبق می‌شود یا نه؟ تکلیف کافه اهل قله - خاصه دارالشوکه - در ایفا و افناء مشروطه در ممالک اسلامیة چه چیز است؟ چون عوام‌الناس و افراد جاهل بایستی به حکم عقل رجوع به عالم نمایند، علی‌هذا به توسط این چند سطر، در مقام تصدیق برآمد، قال "الله تعالی: فاستنوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون"^{۴۹}

جواب: ... قانون حریت و سوبت با قوانین مقدسه شریعت مطهره منطبق نیست. کدام عضو از اعضا، انسان در شرع انور به حریت موسوم است؟ خداوند متعال برای هر عضو حدی مقرر فرموده، نه چشم و نه گوش و نه زبان و نه سایر اعضا، [هیچ کدام را] آزادی نداده [بلکه] برای هر یک حدی در شرع است. سوبت در طبقات افراد انسان چه وقت بوده و صاحب شرع، این سوبت را کی مقرر فرموده؟...^{۵۰} چنانکه ملاحظه می‌شود، این نامه اولاً حاکی از آن

است که تلاشها در تدوین مشروطه اسلامی به شکست و یاس مبدل شده بوده و ایشان جواب سوال را با در نظر گرفتن پیش فرض های سکولارهای تندرو تنظیم کرده است و آن این که: اولاً در اسلام مسلم و کافر، صغیر و کبیر، زن و مرد، عاقل و دیوانه و... هر کدام از احکامی مخصوص به خود برخوردارند که باید با هر دسته مطابق خودشان رفتار شود. ثانیاً آزادی اعضا و جوارح انسانی در رفتار و اعمال، در شرع اسلام معنا ندارد بلکه اسلام برای هر عضو تکلیفی معین کرده است که باید مراعات شود (دست انسان حق ندارد به سوی هر مالی دراز شود و چشم انسان حق ندارد ناموس دیگران را ببیند و...) در اوایل مشروطه، از آزادی به آزادی از استبداد و بی قانونی و از مساوات به مساوات همه احاد کشور - اعم از شاه، رعیت مجتهد و مقلد - در برابر قانون شرع تعبیر می کردند. اما متأسفانه پس از آن که قانون اساسی برخی کشورهای بیگانه ترجمه شد و به عنوان قانون اساسی مشروطه ایران تصویب گردید، از آنجاکه غربیها آزادی را به آزادی در رفتار معنا می کردند، مخالفت علما شروع شد. ابتدا این مخالفت ها در تهران و به ریاست شیخ فضل الله نوری رخ داد و سپس به شهرستانها - از جمله به رشت - کشیده شد. شاید گفته شود با توجه به حضور خمami در تحصن شاه عبدالعظیم و آشنایی اش با لویح شیخ فضل الله نوری، این فتوا تحت تاثیر افکار شیخ صادر شده است اما لازم به ذکر است که آنچه ایشان در این فتوا مطرح نموده اند، از مسلمات دینی است. چنانکه هیچ یک از دیگر علما - اعم از مشروطه خواه و مشروعه خواه - نگفته اند مساوات مسلم و کافر درست است یا آزادی مطلق از دین چیز خوبی است؛ لذا اگر حتی شیخ فضل الله نوری نیز چنین حکمی نمی داد، نه تنها حاجی خمami، بلکه هر روحانی متدین و آگاهی این حکم را صادر می کرد.

شهادت

برخی مشروطه خواهان سکولار و تندرو که به احکام شرعی مقید نبودند، برای پیشبرد مقاصد خود هر چه لازم می دیدند، بی پروا انجام می دادند و یکی از این اقدامات آنان - ترور مردان خدا بود.

آیت الله خمami دو دفعه مورد سوء قصد واقع شد: بار اول وقتی بود که او مشغول گفتن اذان بود. «حاجی خمami عادت داشت شخصا در ایوان رو به میدانگاهی خانه در بادی الله (بدیع الله) اذان بگوید. در یکی از صبحگاهان که او مشغول اذان گفتن بود، تیری از طبایحه مردی ناشناس از افراد کمیته ستار[که روی درخت ابریشم کنار چاه میدانگاهی کمین کرده بود، به سمت او رها می شود ولی به علت تاریک بودن هوا و هدف گیری غلط، به وی اصابت نمی کند و معروف می شود که ضارب تحریک شده میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) بوده است.»^{۶۵}

بار دوم زمانی بود که مجاهدین مشروطه طی حمله ای رشت را فتح کردند و کمیته ستار با برنامه ریزی دقیقی مراکز حساس را به دست گرفت. کسروی معتقد است جناب خمami در محرم سال ۱۳۲۷ ق/ بهمن ۱۲۸۷ ش در ماجرای شورش کمیته ستار در گیلودار فتح رشت به قتل رسیده است. او می گوید: «یکی از این کشتگان

حاجی خمami را باید شمرد... [واقعیت] این است که در این هنگام با گلوله مجاهدان را با افتاد.»^{۶۷}

رابینو وضعیت فتح رشت را چنین شرح می دهد: «... هر که بر ضد مشروطه بود، در کوجه ها به قتل می رسانیدند... می گویند یکصد و پنجاه الی دویست نفر در کوجه و شبانه در خانه ها به قتل رسانیدند... انجمن اعانه از اعیان گرفتند و شریعتمدار مجبور شد که سی و شش هزار تومان بدهد تا او را از کشتن معاف دارند. می گویند دویست و بیست هزار الی سیصد و پنجاه هزار تومان از مردم پول گرفتند.»^{۶۸}

ناظم الاسلام کرمانی نیز معتقد است حاجی در بیست و نهم ذی الحجه ۱۳۲۶ ق. به قتل رسیده است^{۶۹} و در روز چهارشنبه چهارم محرم ۱۳۲۷ جنازه حاجی خمami را برای تدفین در قم به طهران آورده بوده اند.^{۶۰} ملک زاده نیز از کشته شدن خمami به دست مشروطه خواهان سخن به میان آورده است.^{۶۱}

درواقع باید گفت شهادت مرحوم خمami، با توجه به گفته های ناظم الاسلام کرمانی و قرائن دیگر، از جمله با توجه به واقعه فتح رشت، باید در فاصله زمانی ای مابین بیست و نهم ذی الحجه ۱۳۲۶ ق. تا پانزدهم محرم ۱۳۲۷ ق. اتفاق افتاده باشد؛ چرا که اگر کشته شدن ایشان را طبق سخن کسروی در جریان درگیری شهر رشت بدانیم، این واقعه باید بعد از دهم عاشورای سال ۱۳۲۷ ق. اتفاق افتاده باشد و اگر روز بیست و نهم ذی الحجه ۱۳۲۶ ق. را به عنوان روز کشته شدن او در نظر بگیریم، واقعه باید قبل از فتح تهران رخ داده باشد. در هر صورت، مسلماً ایشان در دوره استبداد صغیر به شهادت رسیده است. در خصوص محل دفن خمami نیز اختلاف وجود دارد. ناظم الاسلام کرمانی می گوید پیکر آن مرحوم به قم انتقال داده شده است^{۶۲} اما شمس گیلانی معتقد است جنازه ایشان را برای دفن به نجف اشرف منتقل کرده اند.^{۶۳}

خلاصه و جمع بندی^{۶۴}

مرحوم حاجی ملامحمد خمami از جهات مختلف وضعی نزدیک به شیخ فضل الله نوری داشته و دست کم باید او را در جرگه شیخ قرار داد؛ چرا که مجتهد خمami در ابتدای مشروطه حکم به وجوب اهتمام در امر مشروطه و لزوم تعجیل در انتخابات و ارسال نماینده به مجلس شورا کرده است که نشانگر شرکت وی در قیام صدر مشروطه بر ضد استبداد است.^{۶۵}

مخالفت خمami با مشروطه چنان گیلان بر سر انتخاب وکلای مجلس و دیگر مسائل، به هجرت معترضانه ایشان در اواسط مشروطه اول به تهران انجامید. نزاع ها و کشمکشها آغاز شد و در جراید و منابر و مکتوبات طرفین، ظهوری روز افزون یافت. اوج بحران زمانی بود که شیخ شهید در اواسط مشروطه اول به حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) پناهنده شد. مرحوم خمami نیز در واقع به دلیل حمایت صریح و قاطع از حرکت اصلاحی شیخ فضل الله واکنش بسیار تند مشروطه چیان را نسبت به خویش برانگیخت^{۶۶}

بنابراین باید گفت آیت الله خمami در واقع بیش از هر چیز به نهضت عدالت خواهی و استقرار عدالتخانه

اهمیت می داد تا با برنامه ریزی ها و نیز نظارت عملی اعضای عدالتخانه بر دستگاه دیوان، از خودسری ها و اعمال سوء اعضاء دولت و دربار در حوزه محدود اختیار و مسئولیتشان جلوگیری شود. مقصود زعمای روحانی نهضت صرفاً قانونمند ساختن رفتار اهل دیوان بود و آنان هرگز در نظر نداشتند حکومت قاجار را سرنگون کنند و فی المثل خود زمام امور را مستقیماً در دست گیرند. گویی مقصود خویش را که عمدتاً حفظ اسلام و ایران و تحقق عدالت بود، در آن برهه از تاریخ با استقرار عدالتخانه تأمین شده می دیدند و در صورت توفیق به انجام این کار، نیازی به اقدامات حادتر نبود؛ چرا که آنان خواهان انجام دستورات دینی توسط متصدیان امور بودند و فکر می کردند با انتخاب نمایندگان و تشکیل مجلس شورای ملی اسلامی، این امر تحقق خواهد یافت؛ خصوصاً دستخطی هم که مظفرالدین شاه در پایان تحصن علما در قم صادر کرد، حاوی اجازه تالیس مجلس شورای ملی اسلامی بود. اما دست ها و دسیسه ها با ایجاد نمایش تحصن در سفارت انگلیس و حذف قید اسلامی از دستخط شاه و... در مسیر نهضت و صفوف ملت شکاف و انحراف افکندند. در این مرحله نیز، علما - چه شیخ فضل الله نوری در تهران و چه خمami و بزیدی در رشت و نجف - خاموش ننشستند و هر یک به شیوه خاصی عکس العمل نشان دادند و هر چه آثار انحراف بیشتر و آشکارتر شد، عکس العمل ها نیز تندتر و خشن تر گشت.

جناح سوسیال دموکرات صدر مشروطه - که مع الاسف اکثریت معتدل و منفعل مشروطه چیان در داخل و خارج از مجلس را طوعاً یا کرها به دنبال خود می کشید - به طور همزمان روحانیت بیدار و اصیل و نیز دولت و دربار را هدف گرفته بود و این امر طبعاً واکنش مشترک روحانیت و حکومت وقت را بر ضد آنان به دنبال داشت.

جناح مزبور علی الظاهر به عنوان مشروطه اما همواره زیر نقاب مشروطه و ضدیت با استبداد، به منظور قبضه مطلق قدرت، در پی ایجاد آشوب در بلاد، تشدید نقار میان دولت و ملت و تضعیف و محو حکومت مرکزی بودند و چنانچه موفق به اشغال مرکز قدرت و محو حریف می شدند، بر حکومت شرعیه علمای دین نیز خط بطلان می کشیدند. متقابلاً عالمان یادشده نیز که نتیجه این فتنه گیری ها را جز بسط دامنه هرج و مرج و نهایتاً تحزیه کشور و بلع آن در هاضمه استعمار تیز چنگ و مترصد نمی دیدند و اصولاً بر این باور بودند که سر نخ این اقدامات در دست دشمنان اسلام و ایران است، ساکت نماندند و عملاً در موضع دفاع از حکومت مرکزی قرار گرفتند؛ و البته این امر هرگز به معنی عدول آنان از آرمانهای عدالت خواهی یا سازش با مظالم اهل دیوان نبود. در حقیقت - چنانچه قبلاً گفتیم - این عالمان، میان «اصل نهاد حکومت» با «عملکرد کارگزاران آن» فرق می گذاشتند؛ چنانکه در صورت حفظ اولی و اصلاح و تعدیل دومی تردیدی نداشتند. مخالفت علمای مذکور با مظالم حکام و تلاش جهت تعدیل این مظالم، آنان را به شرکت در قیام عدالت خواهی وامی داشت. اما در همان حال نگرانی شان از تضعیف دولت مرکزی و تبعات

آن باعث می‌شد که آنها از حکومت مرکزی در برابر بی‌نظمی و آشوبگری حمایت کنند. با این تلقی و از این دیدگاه، دیگر وجهی نداشت که امثال آیت‌الله خمایی فی‌المثل قشونی مجزا و مستقل از قشون دولتی و مخالف و معارض با آن تشکیل دهند و پرچم مبارزه با محمدعلی شاه را برافرازند و مردم را علیه وی بسیج کنند، بلکه آنان در برابر مشروطه‌چیان از اقدامات دولت مرکزی حمایت می‌کردند و این امر به‌طور طبیعی یکسری زبابطها، همفکری‌ها و همکاری‌ها را میان آنان و دولت ایجاد می‌کرد که شواهد آن در مدارک و مآخذ تاریخی فراوان است.^{۶۷}

بنابراین باید گفت وارد ساختن اتهام همکاری ایشان با استبداد نهایت بی‌انصافی است؛ چراکه او حتی بعد از شایعه ضدیت او با مشروطه، شخصا در یکی از مجالس مشروطه‌خواهان در انجمن حاضر شد و اعلام کرد که «ما بر ضد مشروطه نیستیم، اما وکلا و منتخبین خوب می‌خواهیم».^{۶۸} اما مشروطه‌خواهان سکولار که مایل نبودند خمایی را در میان خود ببینند، «حضورا به او فحش دادند و ... از آنجا بیرون آمد و فوراً به خانه آقا شیخ علی مجتهد فومنی رفت».^{۶۹} حتی در این موقع نیز مشروطه‌خواهان دست از سر او بر نداشتند و «از بیرون در، خانه را قفل نمودند که اسباب خنده مردم بشود».^{۷۰} مشروطه‌خواهان سکولار در نهایت کار را به جایی رساندند که رابینو در وصف آن روز رشت می‌نویسد: «حالیه رشت مشروطه نمی‌خواهند و چندان مردم با اینها همراه نیستند».^{۷۱} ■

پی‌نوشت‌ها

۱- امام نام یکی از بخشهای شهرستان رشت است که در قسمت شمال شهرستان سر راه رشت به بندر انزلی واقع گردیده، به حدود زیر: شمال دریای خزر، خاور بخش لت‌نشا، باختر دهستان پیربازار، جنوب دهستان حومه رشت این بخش از دو دهستان حومه و خشکیجار تشکیل شده، دهستان حومه دارای سی‌وسه آبادی بزرگ و کوچک است. جمع سکنه آن در حدود سی هزار نفر است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، نقل از فرهنگ دهخدا مدخل «خمام»)
۲- مهدی انصاری، شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، تهران، انتشارات نسر کبیر، ۱۳۸۰، صص ۲۷۷، ۲۷۱

۳- سایت
<http://217.219.188.4/share/priding%20oneself/fehrest/khomami4/default.htm>

۴- مهدی انصاری، همان
سایت

<http://217.219.188.4/share/priding%20oneself/fehrest/khomami4/default.htm>

۵- حسن شمس گیلانی، تاریخ علما و شعراء گیلان، تهران، کتابروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۲۷، صص ۱۱۸ و ۱۱۹
۶- حاج محمد رشتی معروف به وکیل‌الرعا یکی از رجال معروف و ممنون گیلان بود وی پنج فرزند ذکور داشت که همه آنها از فعالان مشروطه بودند. از میان آنها عبدالحسن خان معزالسلطان (پس از فتح تهران لقب «سردار محیی» یافت) و میرزا کریم از مؤسسين حکومت ملی به‌شمار می‌آیند. میرزا کریم خان، در دوره استبداد صغیر به فقفاز رفت و با آوردن «سرکه اورجانیکی‌تیره» و عده زیادی از سوسیال‌دموکراتهای همراه او (به همراه مقادیر زیادی اسلحه و مواد منفجره) به گیلان، سرنوشت دیگری برای انقلاب مشروطه رقم زد. (متکرم‌ده تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، تهران، انتشارات علمی، ج ۴، ۱۳۷۳، صص ۱۰۴۶-۱۰۴۰) عبدالله مستوفی دربره این خانواده معتقد است که پسرهای حاج محمد رشتی خصوصا سردار محیی و و

برادران، حتی میرزا کریم خان، با ظلم و استبداد مضاعف خود مردم را از آزادی می‌روماندند و مرتجع می‌ترسیدند (ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده تهران، جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۲۴)
۸- ابراهیم فخرانی، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۹۴. لازم به ذکر است مانوجه‌به‌این که کتاب فخرانی حدود پنجاه سال بعد از مشروطه تدوین شد، از منابع دست‌چندم به حساب می‌آید و علاوه‌براین که به جهت جهت‌داری و مفروضه‌بودن چندان قابل اطمینان نیست و در این تحقیق سعی شده بسیار با احتیاط از مطالب آن استفاده شود. به‌عنوان مثال ایشان وقتی به امیر اسعد تنگابنی و ضدیت او با مشروطه می‌رسد می‌گوید: «شاید در نقل بعضی از داستانهای تفرقه‌بانی هم به کار رفته باشد؛ چه در شهرستان‌ها، اعمال حب و بغض زیاد متداول است که هنگام معرفی اشخاص تاثیر می‌بخشد و چون آن زمان ارتباط بین شهرها مثل حالا سریع و منظم نبود تا وقایع هر جا را بتوان در تاریخ وقوع یا در فصله‌های کمتر شنید و به قضاوت پرداخت. از این رو تمام روایات، نمی‌تواند مورد تایید قرار بگیرد» (ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۰۲) اما متأسفانه بدترین نسبت‌ها را به خمایی می‌دهد. نمونه دیگر این که ایشان فتوایی که خمایی در سال ۱۳۲۴ ق. در تایید مشروطه صادر کرده را مربوط به سال ۱۳۲۷ ق. دانسته و معتقد است که خمایی به دنبال ترور مجتهد فومنی به خاطر ترس از جانش چنین فتوای غلطی در حمایت مشروطه دوم صادر کرد (ابراهیم فخرانی، همان، صص ۱۰۰ و ۱۰۱) این در حالی است که بیش از پنج ماه قبل از مشروطه دوم ایشان -طبق نقلهای متعدد تاریخی- کشته شده بود.

۹- رک. مهدی ملک‌زاده، همان، ج ۱، ص ۱۶؛ به نقل از حبل‌المتین، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۲، و ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۲ و ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲
۱۰- اشاره است به قتل شیخ فضل‌الله نوری و دیگر علما در مشروطه دوم
۱۱- ناظم‌الاسلام کرمانی معتقد است ابتدا شایع شده بود ایشان مخالف مشروطه است و بعد چنین فتوایی در تاریخ مذکور از ایشان صادر شده است (فامروز مسموع گردید جاب حاجی خمایی - مجتهد رشت - که مخالف مشروطیت و مانع امر انتخابات رشت بود، همراه شده است و حکمی که در باب امر مشروطیت داده است به طهران رسید» - ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹، بخش دوم، جلد ۴، ص ۶۲) اما مدرکی دال بر مخالفت اولیه ایشان یافت نشد و با توجه به دشمنی ناظم‌الاسلام با شخص ایشان، بعید نیست که این سخن از روی تنقیص ایشان باشد؛ بنابراین سخن کرمانی چیزی را ثابت نمی‌کند، خصوصاً که لحن عبارات سایرین خصوصاً کسروی و ملک‌زاده خلاف این است.

۱۲- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، صص ۶۲، ۶۳ همان‌طور که گفته شد، آقای فخرانی این حکم را مربوط به زمان بعد از فتح تهران می‌داند، در حالی که مجتهد خمایی در دوره استبداد صغیر ترور شد و اتفاقاً عین این اشتباه، به کتاب ایرج افشار منتقل شده است و ایشان نیز به استناد سخن فخرانی می‌گوید که این فتوا در مشروطه دوم صادر شده است. علاوه‌براین که نه فخرانی و نه هیچ‌کس نگفته است که خمایی بعد از فتح طهران دست از مخالفت کشید اما آقای افشار بعد از این که ایشان فخرانی را منتقل کرده، گفته است که ایشان بعد از مشروطه دوم دست از مخالفت کشید و مشروطه‌خواه شد. (رک. ایرج افشار، همان، ص ۸)
۱۳- رک. رابینو، همان، مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، رشت، انتشارات طاعتی، ۱۳۶۷، ص ۵۹
۱۴- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۵۸
۱۵- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان

۱۶- رک. مذاکرات مجلس شورای دوره اول تقنینیه چاپ مجلس، صص ۱۹۲ و ۱۹۵
۱۷- رابینو، همان، ص ۵۷ رابینو می‌گوید: «در ۳ دسامبر ۱۹۰۶ م [۱۳] آذر ۱۲۸۶ ش] حاجی خمایی اعلاتی در شهر منتشر کرد که مشروطه‌طلب هستیم»
۱۸- همان، ص ۲۲
۱۹- همان، ص ۶
۲۰- عین کلمات رابینو چنین است: «اما مردم [مشروطه‌خواه] برای اقتضاح او می‌گویند که پنج هزار منت از قنصول روسی گرفته است»
۲۱- رابینو، همان، ص ۱۲
۲۲- همان، ص ۹

۲۳- همان، ص ۲۲

۲۴- همان، ص ۹

۲۵- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ج ۱، ص ۵۲۶ (تاریخ پنجشنبه اول شعبان المعظم ۱۳۲۴ ق. تلگرافی از رشت به مجلس مخابره شد که در آن بر تحصن مشروطه‌خواهان رشت در قنصول خانه انگلیس در رشت تاکید شده بود)

۲۶- همان، ص ۵۲۷

۲۷- رابینو، همان، ص ۶۳

۲۸- همان، ص ۱۲

۲۹- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، بخش دوم، ج ۴، ص ۱۲۸

۳۰- رابینو، همان، ص ۱۲

۳۱- ایرج افشار، همان، ص ۲۴

۳۲- ملک‌زاده، همان، صص ۴۷۷ و ۴۷۸

۳۳- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۱۰۲

۳۴- احمد بشیری، کتاب آبی گزارشهای محرمه وزارت امور خارجه انگلیس، تهران، نشر نو، گزارش مورخه ۲۴ آوریل ۱۹۰۷/ ۱۸ صفر ۱۳۲۵

۳۵- رابینو، همان، ص ۷

۳۶- ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۰۰

۳۷- رابینو، همان، ص ۶۷

۳۸- همان، ص ۷

۳۹- ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۰۰

۴۰- رابینو، همان، ص ۶

۴۱- ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۰۰

۴۲- همان، ص ۴۳

۴۳- رابینو، همان، ص ۵۹

۴۴- همان، ص ۵۷ یادداشت‌های روز ۱۲ نوامبر ۱۹۰۶ م / ۱۳۲۵ ق / ۲۲ آبان ۱۲۸۶ ش

۴۵- همان، ص ۵۷ یادداشت‌های ۲۹ نوامبر ۱۹۰۶ م / ۹ آذر ۱۲۸۶ ش

۴۶- همان، ص ۱۰۱

۴۷- رابینو، همان، ص ۱۶

۴۸- رابینو، همان، ص ۲۰

۴۹- رابینو، همان، ص ۲۶

۵۰- مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۹۱

۵۱- ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۱۷

۵۲- مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۸۸. البته ملک‌زاده معتقد است که سوال کننده کسی جز دربار محمدعلیشاه نبوده است و شاهد این امر، این است که همزمان چندین سوال عین این سوال برای سایر مراجع و مجتهدین در سراسر بلاد ایران فرستاده شده است (همان، صص ۸۸۰ و ۸۸۲)

۵۳- مهدی ملک‌زاده، همان، صص ۸۸۱، ۸۸۲

۵۴- ابراهیم فخرانی، همان، ص ۱۰۱

۵۵- احمد کسروی، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، بخش یکم، جاب دهم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۱۰

۵۶- رابینو، همان، ص ۴۷

۵۷- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، صص ۲۷۹ و ۲۷۸

۵۸- همان، ص ۲۸۴

۵۹- مهدی ملک‌زاده، همان، ج ۷، صص ۱۵۳۸ و ۱۵۳۷

۶۰- ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۲۸۴

۶۱- شمس گیلانی، همان، ص ۱۲۴

۶۲- در دو صفحه آتی، از کلمات آقای علی ابوالحسنی (منذر) سلطنت علم و دولت فقر، قم، دفتر نشرات اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۷۱۸، ۷۲۲ یا اندکی دخل و تصرف استفاده شده است

۶۳- علی ابوالحسنی، همان، پیشین، صص ۷۱۸، ۷۱۹

۶۴- همان، ص ۷۲۱

۶۵- همان، صص ۷۱۸، ۷۲۲

۶۶- رابینو، همان، ص ۶ (۲۰ مارس ۱۹۰۶)

۶۷- همان

۶۸- همان، ص ۷۰

۶۹- همان، ص ۴۵